



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



رد پای الحاد
و وابستگی در
تبار هویدا

سیدرضا هاشمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ردپای الحاد و وابستگی در تبار هویدا

نویسنده:

سید رضا هاشمی

ناشر چاپی:

نشریه زمانه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ردپای الحاد و وابستگی در تبار هویدا
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۶	تبار پدری هویدا
۶	محمد رضا قناد شیرازی
۷	حبیب الله عین الملک / بهاء السلطان
۷	اشاره
۹	رفع یک شبهه‌ی تاریخی
۱۰	تبار مادری هویدا
۱۰	اشاره
۱۰	محمد خان قاجار ابروانی
۱۰	محمد حسن خان سردار (باباخان سردار)
۱۳	عبدالحسین خان کفری (مشهور به فخرالملک / ناصر السلطنه)
۱۵	میرزا سلیمان خان ادیب السلطنه
۱۶	میرزا یحیی خان معتمدالدوله / مشیرالدوله
۱۹	پاورقی
۲۴	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ردپای الحاد و وابستگی در تبار هویدا

مشخصات کتاب

مؤلف: سید رضا هاشمی

مجله زمانه / چاپ دوم / سال ششم / شماره ۶۱ / مهر ۱۳۸۶

بر گرفته از:

مقدمه

در حکومت‌های استبدادی شاهنشاهی، بررسی روابط خانوادگی یکی از عرصه‌های مطالعاتی بسیار مهم می‌باشد؛ زیرا اساسا بنیاد و رشد این قبیل نظام‌های حکومتی بر نسبت‌های فامیلی و روابط مشابه استوار است. وابستگی عباس هویدا - که بیش از سیزده سال زمام دولت ایران را در دوران پهلوی دوم بر عهده داشت - به تشکیلات بهائیت و رابطه‌ی او با این فرقه، در همین چارچوب نیازمند بررسی می‌باشد. نوشتار زیر بر همین اساس تهیه شده است. عباس هویدا (دولتمرد «بهائی تبار» عصر پهلوی) که بیش از سیزده سال زمام دولت ایران را در زمان سلطنت محمدرضا بر عهده داشت، مشهورتر از آن است که به معرفی نیاز داشته باشد. عده‌ای از مطلعان در مورد اینکه خود وی نیز (همچون پدر و جدش: عین الملک و میرزا رضا قناد) به مسلک بهائیت پایبند بوده است تردید کرده و او را فردی اساسا لا مذهب شمرده‌اند، اما صرف نظر از بحث و داوری در این باره، ارتباط هویدا با تشکیلات بهائیت، امری مسلم است و می‌دانیم که حضور وی در رأس دولت، راه را برای هجوم «انبوه» بهائیان به پست‌های «کلیدی» کشور گشود و اعضای فرقه‌ای که از بدو پیدایش تا آن روز، مورد خشم و نفرت عامه ملت بود با موافقت دربار پهلوی و پشتیبانی امریکا و صهیونیسم، مقامات دارای پست‌های حساس سیاسی، نظامی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی را در چنگ گرفتند و به قول ارتشبد حسین فردوست، مقام اطلاعاتی مهم رژیم شاه، «در زمان هویدا دیگر کار بهائی‌ها تمام بود و مقامات عالی مملکت توسط آن‌ها به راحتی اشغال می‌شد.» [۱]. هویدا از جانب پدر، پسر عین‌الملک (حبیب الله هویدا / آل رضا) و نوهی میرزا رضا قناد شیرازی است، و از سوی مادر فرزند افسرالملوک، دختر افسر السلطنه. افسر السلطنه نیز فرزند میرزا یحیی خان مشیرالدوله قزوینی، و همسر میرزا سلیمان خان ادیب السلطنه (فرزند عبدالحسن خان کفری فرزند محمدحسن خان سردار فرزند محمدخان قاجار ابروانی) است.

تبار پدری هویدا

محمدرضا قناد شیرازی

تبار هویدا از سوی پدر، نسبتا معلوم است و تحقیقات پژوهشگران، از ماهیت استعماری پدر وی (عین الملک) به عنوان کاشف و معرف رضاخان به انگلیسی‌ها برای اجرای کودتای اسفند ۱۲۹۹ کاملا پرده برداشته است. پدر بزرگ هویدا، میرزا رضا یا دقیق‌تر بگوییم: میرزا محمدرضا قناد شیرازی، از بایان قدیمی بود که گفته می‌شود پس از آشکار شدن دعاوی میرزا محمدعلی «باب» در شیراز، به وی گروید. [۲]. وی بعدا در اختلافاتی که میان حسینعلی بهاء و برادرش، یحیی صبح ازل، بر سر جانشینی باب و ریاست بایان افتاد، جانب بهاء را گرفت و در جرگه‌ی یاران و هواداران وی درآمد، به طوری که پس از تبعید بهاء (توسط دولت ایران) به بغداد، به او پیوست و در زمان تبعید وی توسط دولت عثمانی از بغداد به اسلامبول و سپس ادرنه و عکای فلسطین نیز، همه جا از همراهان و خادمانش بود و پیشاپیش کجاو‌اش می‌دوید. [۳]. همسرش نیز که زنی آذری زبان و اهل تبریز بود با میرزا رضا در سفر

ادرنه و عکا همراه بهاء بود. [۴]. پس از مرگ بهاء نیز، میرزا رضا «از حواریون عباس افندی» [۵] (یعنی همان سر عبدالبهاء، پسر و جانشین بهاء) محسوب می‌شد و به قول فاضل مازندرانی (مبلغ و نویسنده مشهور بهائی) «از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت» بود تا در گذشت و در عکا دفن شد. [۶] ادوارد براون نوشته است: «محمد رضا شیرازی یکی از چند تن رازدار بهاء الله است که پس از وی عهده‌دار حفاظت رسالت اسرا بهائیت می‌شود.» [۷] وی یکی از نه تن بهائینی بود که عباس افندی، دو روز پس از مرگ پدرش بهاء، وصیت نامه‌ی (دست کاری شده) پدر را در حضور آنان گشود و امر به خواندن آن کرد. [۸].

حبيب الله عين الملك / بهاء السلطان

اشاره

پیوستگی و تقرب خاص میرزا رضا قناد به دستگاه رهبری بهائیت، به بزرگ‌ترین فرزندش، عین‌الملک، امکان داد که مدتی در جوانی، منشی، کتاب‌آثار و مباشر عبدالبهاء باشد. وی بر اثر تمریناتی که کرده بود، خطی نزدیک به خط عباس افندی داشت. [۹] فاضل مازندرانی نوشته است: «دیگر آقا محمد رضا قناد سابق الوصف از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت شد تا وفات نمود. مدفنش در قبرستان عکا [مرکز سابق بهائیت در فلسطین اشغالی] است و از پسرانش: میرزا حبیب‌الله عین‌الملک که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرده و کوشید که شبیه به رسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید، بعداً شغل دولتی و مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت. و پسر دیگرش میرزا جلیل خیاط در عکا، و هم از دخترش که در شام شوهر نمود، مآل با سعادت و رضایتی بروز نکرد!» [۱۰]. یادداشت کوتاهی از عباس افندی در دست می‌باشد که طی آن از پیروانش در تهران خواسته است که برای عین‌الملک کاری دست و پا کنند: «در خصوص جناب میرزا حبیب‌الله این سلیل آقا رضای جلیل است. هر قسم باشد، همتی نمایند با سایر یاران که بلکه ان شاء الله مسئولیتی از برای او مهیا گردد و لو در سایر ولایات یا خارج از مملکت، در نظر من این مسأله اهمیتی دارد نظر به محبتی که به آقا رضا دارم.» [۱۱] ظاهراً با همین سفارش‌ها و حمایت‌هاست که عین‌الملک «وارد کادر وزارت خارجه» می‌گردد و «مدت مدیدی» در کشورهای عربی (سوریه، لبنان و عربستان) «عهده‌دار مقام کنسولگری می‌شود و تا سال‌های پیش از جنگ جهانی (دوم) فعالانه به این کار ادامه می‌دهد. و در عین حال «به او مأموریت داده می‌شود که در کشورهای عربی به گسترش و تبلیغ بهائیت پردازد.» لقب او «بهاء‌السلطان» نیز شاهی دیگر بر وابستگی او به این فرقه (بهائیت) است. [۱۲] با این بستگی و پیوستگی، صحت شایعاتی نظیر این که: نام فرزند عین‌الملک (امیر عباس هویدا) را عباس افندی برگزیده و حتی نام وی در اصل غلام عباس، بوده است، چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. [۱۳]. عین‌الملک تحصیل کرده‌ی «مدرسه امریکایی‌های بیروت» بود که «همان‌جا زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسه را آموخت» و «ترکیبی غریب از آثار گوناگون - از نوشته‌های خلیل جبران گرفته تا رمان‌های باسماه‌ای فرانسوی میشل زواگو - را به فارسی برگرداند.» [۱۴] پس از پایان تحصیلاتش در بیروت، راهی پاریس شد و در آنجا سردار اسعد بختیاری را که از سرداران سکولار مشروطه بود ملاقات کرد. پس از چندی معلم فرزندان اسعد شد و به دستگیری او از احمدشاه لقب عین‌الملکی گرفت، نیز به توصیه همین اسعد بود که بعضی از داستان‌های دنباله‌دار و پرخواننده پانسن دوتاریل را، که شخصیت مرموز را کومبول قهرمان اصلی‌اش بود، به فارسی برگرداند. چندی پس از آن تاریخ، در آستانه‌ی کودتای «انگلیسی» اسفند ۱۲۹۹، عین‌الملک اقدام تاریخی خود را (که به زیان اسلام و ایران، و سود استعمار بود) انجام داد: کشف و معرفی رضاخان به کارگزاران استعمار بریتانیا برای رهبری نظامی کودتا. مرحوم محمد رضا آشتیانی‌زاده، وکیل پر اطلاع مجلس شورای ملی در عصر پهلوی، چنین گفته که «حبیب‌الله رشیدیان (مستخدم سفارت انگلیس، و عامل مشهور بریتانیا در ایران) برایم نقل کرده است که: چند سال

قبل از کودتای ۱۲۹۹، به دستور کلنل فریزر انگلیسی، بیشتر روزهای هفته صبح به «منزل عین‌الملک که از متنفذین و کمترین فرقه‌ی بهائیه بود و با وی سوابق دوستی و صحبت داشتم» می‌رفتم. در آنجا با اردشیر جی آشنا شدم و اردشیر جی روزی به عین‌الملک گفت: «از شما خواهش‌مندم که با محفل بهائیان به مشورت بنشینید و از آن‌ها بخواهید تا صاحب منصبی بلند قامت و خوش قیافه پیدا کنند و به شما معرفی نمایند و شما آن صاحب منصب را با من آشنا کنید، اما به دو شرط: اولاً اینکه آن صاحب منصب نباید صاحب منصب ژاندارم باشد و حتماً باید صاحب منصب قزاق باشد. ثانیاً شیعه‌ی اثنی‌عشری خالص نباشد» - که ارباب اردشیر جی، مخصوصاً جمله‌ی اخیر را باز تکرار کرد و برای بار دوم گفت که «آن صاحب منصب نباید شیعه‌ی اثنی‌عشری خالص باشد.»

رشیدیان گفت: «پس از آن ملاقات، عین‌الملک، رضاخان را با ارباب اردشیر جی آشنا کرد و اردشیر وسیله‌ی آشنایی رضاخان با فریزر می‌شود و فریزر او را به دیگر انگلیسی‌های دست‌اندرکار کودتا، چون هاوارد، اسمایس و گاردنر - کنسول انگلیس در بوشهر - معرفی می‌نماید. [۱۵]. گفتنی است: عین‌الملک، که زمان نخست‌وزیری سید ضیاء، جنرال قنصل ایران در شامات بود، روز ۶ فروردین ۱۳۰۰ ش (یعنی دوازده روز پس از کودتا) با روزنامه‌ی لسان‌العرب (شامات، ۱۶ رجب ۱۳۳۹ ق) مصاحبه‌ای انجام داد و ضمن ستایش کودتا، از سید ضیاء به عنوان یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران یاد کرد که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی دادن ایرانیان... نهایت کفایت را دارا می‌باشد» و افزود که با وی سابقه‌ی رفاقت و معاشرتی «دوازده ساله» دارد (یعنی از آغاز مشروطه دوم، با سید ضیاء دوست و معاشر است). [۱۶] اشاره‌ی عین‌الملک در جمله‌ی اخیر، می‌تواند از جمله به همکاری با سید ضیاء در روزنامه‌ی مشهور وی، رعد، باشد که در مشروطه‌ی دوم منتشر می‌شد و در سال‌های جنگ جهانی اول، از سیاست روس و انگلیس در ایران جانب‌داری می‌کرد، و پس از پایان جنگ نیز تریبونی برای تبلیغ و ترویج سیاست انگلیس در ایران، و قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس قلمداد می‌گشت. [۱۷]. در خور ذکر است که افراد وطن‌خواه و مبارز با انگلیس در سال‌های پایانی حکومت قاجار، همگی با دیده‌ای منفی به سید ضیاء می‌نگریستند و او را از عمال بریتانیا در ایران قلمداد می‌کردند. مستشارالدوله صادق، از آزادی خواهان و رؤسای مجلس شورا در صدر مشروطه، و از مخالفان قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله - کاکس است که به جرم مخالفت با کابینه‌ی قرارداد، به کاشان تبعید شد. وی سید ضیاء را «از عاملین معروف» انگلستان شمرده است که اهداف استعماری بریتانیا در قرارداد ۱۹۱۹ را در پوشش کودتای ۱۲۹۹ و لغو نمایشی این قرارداد تحقق بخشید. [۱۸] عبدالله مستوفی از سید ضیاء به عنوان «کارچاق کن» و ثوق الدوله و «مزدور علنی و بین انگلیسی‌ها» یاد کرده است. [۱۹]. ا. س. ملیکف، محقق روسی، نیز سید ضیاء را در ردیف نصرت الدوله، وزیر خارجه‌ی کابینه‌ی قرارداد، «از سرسپردگان سرسخت انگلستان» شمرده است. [۲۰]. علی دشتی که در بحبوحه‌ی انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹ به زندان افتاد [۲۱] در سر مقاله‌های مستدل خود در بهار ۱۳۰۲. ش در روزنامه‌ی «شفق سرخ»، به تفصیل از وابستگی سید ضیاء از دوران پیش از کودتا به انگلیسی‌ها و منفوریت وی نزد روشنفکران سخن گفته است. [۲۲]. جناب عین‌الملک، با چنین آنگلو فیل تمام عیاری (یعنی سید ضیاء) از دوازده سال پیش از کودتای ۱۲۹۹، صمیمی بود و همکاری داشت. نامه‌ی تملق‌آمیز و خاکسارانه‌ی وی نیز به تیمور تاش (وزیر دربار مقتدر و سفاک رضاخان) در آستانه‌ی نوروز ۱۳۰۷ گویای «عبودیت و جان‌نثاری» او نسبت به دستگاه دیکتاتوری پهلوی است: «قربان حضور مبارک شوم. مدتی قبل... یک جعبه... شیرینی، کار شام و باقلوای بیروت تقدیم حضور مبارک نمودم. اگر چه تا به حال که چند ماه می‌گذرد هنوز از وصول آن اطلاعی ندارم، لکن به مناسبت نزدیکی عید نوروز اینک... یک صندوق امانت محتوی دو قوتی [کذا] راحت‌الحلقوم مغز پسته و بادام و دو قوطی شیرینی متنوع کار شام و دو قوطی راحت‌الحلقوم بی مغز تقدیم آستان مبارک می‌نمایم که نوش جان فرمایید. به احساسات رعیت پروری و مرحمت گستره حضرت اشرف عالی اعتماد کامل دارم که غمض عین از حقارت تقدیمی این حقیر فرموده، به صرف لطف و عنایت و ذره پروری مقبول حضور مبارک خواهد آمد. زیرا هدیه اگر چه حقیر و قابل حضور مبارک نیست، اما تقدیم کننده را دل و جان سرشار به احساسات عبودیت و جان‌نثاری به آن وجود مقدس است و

لهذا چاره ندارد مگر آنکه عرض کند: در دل دوست به هر حيله رهي بايد کرد طاعت از دست نيايد گنهي بايد کرد در خاتمه، مي‌خواستيم راجع به امور خودم چند کلمه به ساحت مقدست معروض دارم، لکن به قلب الهام رسيد: آنجا که عيان است چه حاجت به بيان است؛ نوشته مي‌خوانند و نگفته مي‌دانند و نطليبيده مي‌دهند. اين است که در مقابل امر و اراده‌ی مبارکت تفويض صرف هستم. چاکر [امضا: حبيب‌الله هویدا]، [۲۳]. شايان ذکر است که يحيی خان اديب السلطنه رادسر، رئيس شهرباني سفاک رضاخان، نيز که ترور مشهور و نافرجام شهيد مدرس در اوایل سلطنت رضاخان را منتسب به او دانسته‌اند، برادر افسرالملوک سرداری، يعنی برادر زن همين جناب عين الملک، و دايی عباس هویدا می‌شود. [۲۴].

رفع یک شبهه‌ی تاریخی

اخيرا بهائيان، برای آنکه ننگ همکاري هویدا و پدرش (عين‌الملک) با رژيم وابسته و فاسد پهلوی را از چهره‌ی بهائيت پاک سازند، به انکار وابستگی هویدا به بهائيت دست زده‌اند و حتی می‌کوشند عين‌الملک را نيز از مسلک بهائيت خارج شمرند! و اين در حالی است که اولاً- چنان که فوقاً به تفصيل دیدیم، عين‌الملک، گذشته از اینکه پدرش از مريدان خاص حسينعلی بهاء و اصحاب سر فرزندش عبدالبهاء بود، خود نيز پرورش یافته‌ی عباس افندی و مدتی منشی و کاتب او بود و لقب بهائي (بهاءالسلطان) داشت. زمانی که در ۱۳۱۴ در سن ۶۴ سالگی از دنیا رفت، در کنار پدرش - ميرزا رضا قناد - در عکا دفن شد. [۲۵] ثانياً علاوه بر اشاره‌ای که در مجله‌ی چهره‌نما (شماره ۲۹، رمضان ۱۳۵۰. ق) به تبليغ بهائيت توسط عين‌الملک در سال‌های آخر عمر وی در کشورهای عربي شده (و قبلاً از آن یاد کردیم) گزارش شاهدان عینی نيز از تکاپوی جدی و بی‌پروای وی برای تبليغ اين مسلک، و حتی تبديل کنسولگری ايران در شام به مرکزی برای اين امر، حکايت دارد. صديقه دولت‌آبادی، از بانوان فعال عصر قاجار و پهلوی در حوزه‌ی مطبوعات و فرهنگ، در سفری که در آن سال‌ها به دمشق کرده به اين نکته تصريح نموده است: «از بغداد گذشتم، به حلب رسيدم. دو روز ماندم. روز سيم عازم شام بودم. شب در هتل با جمعی از اعراب و نظامیان توی سالن نشسته بودیم، پرسيدم: «قونسولخانه‌ی ايران کجاست و قونسول ايران کيست؟» يک مرتبه از اطراف صدای خنده بلند و نگاه‌های مسخره‌آمیز به طرف من متوجه شد. مدير هتل (شخص نصرانی) گفت: «اگر با آنجا کار نداشته باشيد بهتر است، يعنی راحت‌تر خواهيد بود.» به طور تعجب گفتم: «چرا؟» شخص عرب گفت: «ايران اينجا قونسولخانه ندارد. جنرال قونسول شام يک مرد پول دوستی است، ابراهيم نامی را چایي فروش است، مقداری پول از او گرفته و او را قونسول ايران در حلب نموده است. ابراهيم همت نصف دکان چایي فروشی را ميز گذاشته، هفت تذکره‌ی ايران و کاغذهای مارک ايران را روی آن ريخته است. هر کس تذکره بخواهد مبلغی از او می‌گیرد و می‌دهد. هر کس تذکره بدهد امضاء کند، اگر بفهمد پولدار است وجه مفتی از او اخذ کرده و بعد از چند روزی معطلی به او رد می‌کند. اين است قونسولخانه‌ی ايران.» دیدم ديگران به نوبت خود مستعدند هر کدام حکايت مسخره‌آمیزی از قونسولگری ايران برای زينت مجلس اظهار کنند و آنچه گذشته بود برای کسالت يک هفته‌ی من، کافی بود؛ ديگر طاقت شنيدن ندارم. از حضار عذر خواسته، از سالن خارج شدم. جوان نظامی فرانسه که عرب و مسلمان بود و به واسطه مجالست دو سه روزه در سالن هتل با من آشنا شده بود و می‌دانست که ایرانی هستم از عقب من آمد و گفت: «ميل داريد به اتفاق به گردش برويم؟» قبول کردم. در بين راه گفت: «فهميدم شما از مذاکرات راجع به قونسولگری ايران کسل شديد و چون شما را ایرانی اصیل شناختم اجازه می‌خواهم اطلاعات خودم را از شام به شما بگويم که مطلع باشيد، در آن صورت به شما خوش خواهد گذشت.» تعجب کردم و گفتم: «به چه مناسبت؟» گفت: «چون که عين‌الملک، جنرال قونسول شما در شام، مبلغ دين بهائي است و علناً در قونسولخانه مردم را تبليغ می‌کند. هر کس بهائي نباشد در آنجا دچار زحمت می‌شود. اگر بفهمد پولدار است به عناوين مختلف مبلغ گرافي از او اخذ می‌کند. اگر ندهد برای امضای تذکره چندین روز معطلش می‌نمايد. من مدتی مأمور شام بودم، خوب آگاهم. به طوری

عین‌الملک در تبلیغ، بی‌پرواست که مردم شام خیال می‌کردند مذهب رسمی ایرانی‌ها، بهائی است که مأمور دولتی این قسم علنا اظهار عقیده می‌کند و بر ضد اسلام قیام می‌نماید. حتی خودم همین‌طور تصور می‌کردم تا وقتی از چند ایرانی مسلمان پرسیدم که مذهب رسمی ایران چیست؟ گفتند اسلام. گفتم: پس مأمور رسمی شما چه می‌گوید؟ دیدم آن بیچاره‌ها هم دل پر درد از دست عین‌الملک داشتند و چند روز بی‌جهت وقت آن‌ها را تلف کرده بود. از هر جهت بهتر است که شام نروید و یکسره به بیروت بروید.... از نظامی تشکر کردم و به منزل مراجعت نمودم.» [۲۶]. در مورد عباس هویدا نیز، باید گفت که شواهد و دلایل متعددی در مورد ارتباط و تعامل وی با تشکیلات بهائیت وجود دارد. نخست آن‌که، چنان‌که گذشت، جد و پدرش (عین‌الملک و میرزا رضا قناد) از بهائیان شاخص بودند و در دستگاه بهائیت، موقعیتی مهم داشتند. دیگر آن‌که، نخست‌وزیری هویدا، عملاً زمینه را برای حضور و فعالیت تعداد چشمگیری از بهائیان در کابینه و نهادهای گوناگون تحت فرمان وی فراهم ساخت، و به قول ارتشبد فردوست (مقام اطلاعاتی مهم رژیم شاه): «در زمان هویدا دیگر کار بهائی‌ها تمام بود و مقامات عالی مملکت توسط آن‌ها به راحتی اشغال می‌شد.» [۲۷]. جز این‌ها، اسناد و مدارک متعددی وجود دارد که از پیوند و همکاری هویدا با فرقه‌ی ضاله پرده برمی‌دارد. [۲۸].

تبار مادری هویدا

اشاره

هویدا چند نیای مادری دارد: محمد خان قاجار، محمد حسن خان سردار و میرزا یحیی خان مشیرالدوله، که تاریخ، هر سه را افرادی وابسته به روسیه می‌شمارد. کارنامه‌ی بقیه نیز از فساد فکری و اخلاقی و سیاسی خالی نیست. در ذیل اوصاف و خصوصیات رجال مربوط به تبار مادری هویدا، یکان یکان، از بالا به پایین بررسی شده است:

محمد خان قاجار ابروانی

محمد خان قاجار ابروانی (جد سوم مادری هویدا) در دوران جنگ‌های ایران و روس تزاری در زمان فتحعلی شاه، حاکم منطقه‌ی استراتژیک ابروان در قفقاز بود. وی در خلال نبرد، چندین بار (بر ضد استقلال و تمامیت ارضی ایران اسلامی) با روس‌های مهاجم ساخت و پاخت کرد و آنان را به فتح ابروان تحریک نمود و با افشای این خیانت، از سوی فتحعلی شاه و فرزندش (عباس میرزا، فرماندهی کل قوای ایران در جنگ با ارتش تزاری)، مغضوب و از سمت خویش برکنار گردید. پس از آن، با اظهار عجز و ندامت، و تقدیم هدایای بسیار، بخشیده و به پست سابق خود منصوب شد، اما مجدداً خیانت نمود و از کار برکنار شد، تا اینکه «عباس میرزا که از تذبذب و نفاق و دو رویی محمدخان ابروانی به ستوه آمده بود، وی را تحت نظر محمدعلی خان شام بیاتی به تهران فرستاد» و برای همیشه دستش را از حکومت آن دیار قطع کرد. [۲۹]. پس از ختم این جنگ‌ها (که به دلایلی، از جمله همین نوع خیانت‌ها، به تجزیه‌ی هفده شهر از شهرهای آباد ایران اسلامی انجامید) محمدخان مدتی بیکار بود و سرانجام به «واسطه‌ی انتساب به خانواده‌ی سلطنت» [۳۰] عفو گردید و در باقی ایام سلطنت فتحعلی شاه و نیز عصر سلطنت جانشینش، محمدشاه، به بعضی از مأموریت‌های سیاسی و نظامی اعزام شد و نهایتاً در ۱۲۵۵ ق درگذشت و مقام و منصب وی به پسرش، محمدحسن خان (مشهور به خان باباخان سردار)، واگذار شد. [۳۱].

محمدحسن خان سردار (باباخان سردار)

کارنامه‌ی محمدحسن خان سردار (جد دوم مادری هویدا) نیز، همچون پدر، از نقطه‌های سیاه خالی نیست. مثلاً به رغم حق بسیاری که حاجی میرزا آقاسی (صدراعظم محمدشاه) برگردن وی و پدرش داشت و موجبات بقای اعتبار بلکه ترقی آن دو را در زمان صدارت خود فراهم ساخت، زمانی که محمدشاه در گذشت و آقاسی هدف حمله‌ی مخالفان خود قرار گرفت، محمدحسن خان نیز با مخالفان همدست و هم سوگند شد و حتی برای عزل آقاسی با سفارتخانه‌های خارجی تماس گرفت. افزون بر این، به سنگ اندازی در کار آمدن ناصرالدین شاه و امیرکبیر به تهران، و لذا با تشر شدید شاه جوان روبه‌رو شد و پس از تاجگذاری شاه و صدارت امیر، ناگزیر «به کنج خانه خزید». [۳۲] ولی امیرکبیر وساطت کرد و شاه بر گذشته‌ی او خط اغماض کشید و دوباره به مسئولیت‌های مهم دولتی گمارده شد و امیر حتی در برخی سفرهای مهم خود و شاه (همچون سفر اصفهان) وی را به همراه برد. [۳۳] با این همه، وی با امیر نیز راه خیانت پیمود و با دشمنان او (نظیر میرزا آقاخان نوری، تحت الحمایه‌ی انگلیس) عقد اتحاد بست. [۳۴]. فریدون آدمیت، محمدحسن خان سردار را - در کنار مهد علیا (مادر ناصرالدین شاه) و میرزا آقاخان نوری (صدراعظم انگلوفیل ایران پس از امیر) - «از عوامل اصلی توطئه قتل امیر شمرده است. [۳۵] استاد آدمیت، به اظهارات کنل شیل (وزیر مختار انگلیس در ایران) است که خود با توطئه‌چیان همدست بود و در گزارش به وزیر خارجه‌ی بریتانیا (ژانویه ۱۸۵۲ م) صراحتاً نوشت: «محرکان اصلی عبارت‌اند از: مهد علیا که گناهِش از همه بیشتر است، برادر مهد علیا، فراشباشی [حاجی علی خان حاجب الدوله]، و سردار محمدحسن خان ایروانی که تبعه‌ی روس است و داماد محمدشاه...» [۳۶]. محمدحسن خان، در راه پیشبرد مطامعش، حتی ابا نداشت که با صدر اعظم انگلوفیل و سران وقت بایه (از جمله: حسینعلی بهاء) در توطئه‌ی ترور ناصرالدین شاه همکاری کند. [۳۷] به گزارش سفیر انگلیس (۱۶ اوت ۱۸۵۲)، شاه، محمدحسن خان را در ترور خود مقصر می‌شمرد. [۳۸]. از همدستی محمدحسن خان سردار با حسینعلی بهاء در ترور مخدوم تاجدار خویش، چندان نباید تعجب کرد. میرزا عباس نوری موسوم به میرزا بزرگ (پدر حسینعلی بهاء) در دستگاه شاهزاده امام وردی میرزا (پسر فتحعلی شاه) کار می‌کرد و منشی و وزیر او بود. [۳۹] امام وردی کسی بود که پس از مرگ پدر با جانشین وی (محمد شاه قاجار) در افتاد و وقتی کارش به بن‌بست رسید به «چادر ایلچی روس» پناهنده شد و پس از چندی نیز از حبس شاه، به روسیه گریخت تا از الطاف و عنایات تزار بهره‌مند گردد. [۴۰] آن وقت، این امام وردی میرزا (مخدوم پدر بهاء) داماد محمدخان قاجار، یعنی شوهر خواهر همین جناب محمد حسن خان سردار، بود! [۴۱].

همدستی با حسن خان سالار در آشوب مشهد، اتهام دیگری است که تاریخ در پرونده‌ی محمدحسن خان ثبت کرده است. حسن خان سالار (که محمدحسن خان، باجناب برادرش می‌شد) در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، با تحریک انگلیسی‌ها، مدت‌ها منطقه‌ی خراسان را در موجی از آشوب و اغتشاش فرو برد و اگر مرحوم امیرکبیر، با درایت و قاطعیت ویژه‌اش، به فتنه‌ی وی پایان نداده بود، بی‌گمان این بخش زرخیز و استراتژیک از پیکر نداده بود، بی‌گمان این بخش زرخیز و استراتژیک از پیکر نداده بود، بی‌گمان این بخش زرخیز و استراتژیک از پیکر ایران اسلامی جدا می‌شد. [۴۲] آنگاه محمدحسن خان متهم بود که با سران چنین غائله‌ای، به طور نهانی، در پیوند بوده است. توضیح آن که: در ذی‌الحجه ۱۲۷۱ محمدحسن خان در یک فرسنگی کرمان در گذشت و مرگ او، چنان که نوشته‌اند، مشکوک بود: «می‌گویند نامه‌هایی به دست ناصرالدین شاه می‌افتد و ثابت می‌شود که وی در بجه‌ی فتنه‌ی خراسان با حسن خان سالار... مکاتبه داشته است.» حسین سعادت نوری، محقق پر اطلاع تاریخ قاجاریه، با نقل این خبر افزوده است: «محمد حسن سردار، خواهر ابویی محمدشاه را به زوجیت داشت و چون یکی از خواهران اعیانی» محمدشاه «نیز همسر میرزا محمدخان برادر [حسن خان] سالار بود، شایعه‌ی ارتباط او با سران غائله‌ی خراسان ممکن است واقعیت داشته باشد. کما اینکه در زمان محمدشاه هم بهمن میرزا برادر اعیانی او رضاقلی خان اردلان والی کردستان، که از طرف مادر نوه‌ی فتحعلی شاه بود و یکی از خواهران پشت و کالبدی محمدشاه را به حباله‌ی نکاح داشت، به همین جرم از کار برکنار شد و به ظن قریب به یقین وساطت امیرکبیر از محمدحسن خان سردار در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه و بعداً همراه بردن او با شاه به اصفهان... از نظر حزم و احتیاط بوده و امیرکبیر به این تدبیر

می‌خواسته است از اقدامات احتمالی او در غیاب شاه جلوگیری به عمل آورد. منتها در آن تاریخ، مسأله‌ی ارتباط سردار و سالار به مرحله‌ی تحقق و ثبوت نرسیده بوده و امیر سند قاطعی در این موضوع به دست نداشته» است. [۴۳]. پرونده‌ی محمد حسن خان از فساد اخلاقی و مالی نیز خالی نیست. وی «اهل ساده و باده» بود و در ایام حکومتش بر کرمان «اغلب اوقات را با جوانان غیر ملتحمی در باغ سعیدی کرمان به عیش و عشرت می‌گذرانید.» افزون بر این، متهم به «اختلاس» بود. [۴۴] نوشته‌اند: از جمله مشکلاتی که امیر کبیر در آغاز صدارت خود با آن روبه‌رو بود، به هم خوردن موازنه‌ی دخل و خرج حکومت، و کسری چشمگیر بودجه‌ی دولت بود، که آن، خود از علل و عوامل مختلف ناشی شده بود از آن جمله: صورت سازی و تقلب عده‌ای از مسئولان دولتی مثلاً محمد حسن خان سردار ایروانی «که منصب امیرتومانی و حکومت عراق را داشت، همه ساله صورت لشکر را به تهران می‌فرستاد، موجب آنان را می‌گرفت، اما به سربازان نم‌پس نمی‌داد، و به زور از آنان قبض رسید دریافت می‌کرد.» [۴۵] در سفر شاه و امیر به اصفهان (که محمد حسن خان سردار، همراهشان بود) «اسب قیمتی» سردار به مزرعه‌ی رعیت تجاوز کرد و صاحب مزرعه به امیر شکایت برد. از آنجا که امیر، «محض آسایش رعایا حکم» کرده بود «که خیل و مرکب هر کس داخل در مزرعه‌ای شود و به چمن مردم اذیت و ضرر رساند، صاحب آن را سیاست خواهم کرد»، سردار تملکش بر اسب را از جارچیان امیر پوشیده نگه داشت و در نتیجه: «تا سه روز آن اسب بی‌صاحب بود، آخر الامر امیر آن را به همان صاحب مزرعه بخشید» و محمد حسن خان پس از مرگ امیر این موضوع را فاش ساخت. [۴۶]. تحت الحمایگی روسیه، ارثی است که محمد حسن خان از پدر یافت و به فرزندان خود نیز منتقل ساخت. حسین سعادت نوری نوشته است: «محمد حسن خان سردار پیوسته‌ی اوقات از خوان نعمت ایران متنعم بود و مشاغل و مناصب مهمی داشت و حتی در زمان محمدشاه در سلام عام سپر و دبوس به دست می‌گرفت و در صف جلو دوشادوش شاهزادگان و رجال او می‌ایستاد. با این وصف به پیروی از پدرش به همسایه‌ی شمالی تمایل وافر داشت و خود را تحت‌الحمایه‌ی روسیه‌ی تزاری معرفی می‌نمود.» [۴۷]. عباس امانت (مورخ بهائی) از محمد حسن خان سردار با عنوان «یکی از تحت‌الحمایگان جاه‌طلب روسیه» یاد کرده است و با اشاره به مشکلاتی که افرادی چون او (با حمایت بیگانگان) برای حکومت ایران پیش می‌آوردند، چنین نوشته است: «اقدام روسیه در زمینه‌ی اعطای تحت‌الحمایگی، هر چند نه به کثرت انگلستان ولی بر همان منوال، [ناصرالدین] شاه را آزار می‌داد و حیثیت تاج و تختش را به خطر می‌انداخت. کشمکش با دالگوروی [سفیر روسیه در ایران] بر سر محمد حسن خان سردار، عضو با نفوذ مهاجرین ایروانی در پایتخت، مثالی به مورد است. سردار سالخورده در سال ۱۲۴۳. ق هنگام تهاجم قوای روس اجباراً وطنش را ترک کرده بود، ولی به او اجازه داده بودند تبعیت روسی گزیند و حتی در ارتش روسیه، رتبه‌ی سرگردی نیز احراز کند. مع ذلک وقتی سردار بی‌هیچ محابا به منصب سابق امیر کبیر در قشون چشم دوخته بود و می‌خواست امیر نظام کل قوای ایران گردد، وزیر مختار روسیه با نهایت خوشوقتی به حمایت او برخاست. دالگوروی ترجیح داد از یاد ببرد که این شخص در قتل مردی [امیر کبیر] دست داشت که وی با چنان حرارتی به کشتنش اعتراض کرده بود. مقام امیر نظام هنوز به کسی اعطا نشده بود و سردار تهدید کرده بود چنانکه وی را به این سمت نگمارند، به روسیه می‌رود و ادعای دوست هزار تومان طلب از دولت ایران می‌کند. تهدید دیگرش این بود که املاک خود را در مرز آذربایجان ایران به روسیه وامی‌گذارد. سردار از پشتیبانی افراد پرقدرتی برخوردار بود، با این حال شاه تقاضای او را نپذیرفت. شاه مردد بود که چنین مقام حساسی را به مردی که نسبت به وفاداریش یقین نداشت بسپارد، و در شرفیابی خصوصی شیل [سفیر انگلیس] به وی اطمینان داد که سردار را فرمانده «حتی یک سرباز [هم نمی‌کند] مگر به زور و تحت فشار مطالبه مذکور»... تا بدانجا که روزنامه وقایع اتفاقیه حتی گزارش داد که سردار به مقام ریاست افواج آذربایجان منصوب شده است. ولی شاه راضی نشد حتی بر این ارتقای رتبه صحه بگذارد...» [۴۸]. امانت، در ادامه، با اشاره به حمایت مادر شاه و میرزا آقاخان نوری در آن ماجرا از محمد حسن خان سردار، و خوشحالی سفیر انگلیس از «ایستادگی» شاه جوان در برابر آن‌ها، از وقوع مشکلی در آن وانفسا یاد کرده است که شاه ایران را در تنگنای شدید قرار داد و

مجبور ساخت (برای رفع غائله) حکومت کرمان را نیز بر سیاهه‌ی مناصب سردار بیفزاید. آن مشکل، پیدا شدن سر و کله‌ی بهمن میرزا (کاندیدای سلطنت روس‌ها بر ایران) در مرزهای شمالی ایران بود که می‌توانست با امارت سردار بر چهار فوج از افواج زبده‌ی آذربایجان، خطر ساز باشد. امانت نوشته است: «مع الوصف خطر عاجلی که شیل احساس می‌کرد بی‌مورد نبود. با حضور بهمن میرزا در نزدیکی مرز و با چهار فوج از زبده‌ترین افواج آذربایجان زیر دست سردار ایروانی، «ناتوانی شاه ترحم برانگیز» بود. شاه صد در صد با شیل موافق بود که حتی اگر هم سردار تبعه‌ی روس نمی‌بود، مصلحت آن بود که جلو قدرتش گرفته شود. سردار از خوانین متنفذ بود، مدعی تبعیت روسیه بود، در آذربایجان پایگاه داشت و درآمدی سالانه بالغ بر چهل هزار تومان می‌اندوخت، که سالیانی چند در سمت حاکم غایب یزد بر روی هم انباشته بود. فی‌الواقع فقط یک احمق نمی‌توانست خطر برگماردن چنین کسی را به امارت نظام بفهمد. سرانجام هم ناصرالدین شاه ناچار شد با افزودن ولایت کرمان و بلوچستان به حوزه‌ی حکمرانی پر منفعت یزد، سردار را منصرف سازد. این رشوه چنان مایه‌دار بود که سردار پیر حاضر شد جاه‌طلبی نظامی خود را در آذربایجان با حرص مالی در صفحات جنوب شرقی سودا کند. چند هفته بعد، [میرزا آقاخان] نوری از «بی‌ثباتی خلق و خوی شاه» شکوه سردار، شاید برای آنکه شاه خواست‌هایش برنیآورده بود. ولی شیل با تعجب شاه را «نسبت به مسأله‌ی سردار بی‌اعتنا» دید. این بدان سبب بود که دالگوروکی که از این جریان خشمگین بود، شاه را مجبور ساخت به او کتبا قول بدهد هیچ‌گاه سردار را از سر کار بر ندارد مگر آنکه این دست پرورده‌ی روسی جرمی مرتکب شود. شاه لابد وقتی اجباراً چنین تضمینی داد، سن و سال سردار را به حساب می‌آورد. دالگوروکی در پاسخ خود به شاه آشکارا گفت که همواره در برابر اتهامات نادرست در حق سردار خواهد ایستاد، منتها هرگز چنین فرصتی نیافت. سردار در سال ۱۲۷۱. ق در همان منصب حکومت یزد مرد.» [۴۹]. از گفتار فوق، ضمناً می‌توان به راز مرگ «مشکوک» سردار «تحت الحمایه‌ی روس» که قبلاً بدان اشاره شد، پی برد. «بستگی به روسیه» در بین، دسته‌ای از بازماندگان محمدحسن خان نیز دیده شده است. لسان‌الملک سپهر و رضاقلی هدایت در «ناسخ‌التواریخ» و «روضه‌الصفای ناصری»، ضمن اشاره به بستگی محمدخان سردار و فرزندان وی (محمد حسین خان و...) به روس‌ها، و شلتاق‌های آنان در برابر دولت ایران به اعتبار این وابستگی، مدعی‌اند که میرزا آقاخان پس از مرگ محمدخان سردار، با تدبیر خویش، فرزندان وی را از تحت الحمایگی روسیه بیرون آورد و در شمار رعیت ایران قرار داد. سعادت نوری، این ادعا را خلاف واقع شمرده و معتقد است که آن دو مورخ درباری، این مطلب را برای خوش‌آمد صدراعظم نوشته‌اند. به نوشته‌ی وی: «فرزندان و نوادگان خان باباخان سردار [مساوی محمدحسین خان سردار] تا زمانی که اوضاع مملکت حسین‌قلی‌خانی و بلبشو بود، به پشتیبانی روس‌های تزاری و به عنوان تحت الحمایگی، به حقوق ملت و دولت ایران تجاوز می‌کردند و گاهی هم به این وسیله از تعرض دولت‌های زورگوی خارجی مصون می‌ماندند. این مدعا شواهد بسیار دارد.» [۵۰] برای نمونه، عبدالله مستوفی و خان ملک ساسانی در آثار خود به دو مورد از استظهار و التجای پسران محمد حسن خان سردار (ابوالفتح خان صارم الدوله و حاج عبدالله خان) به روس‌ها، و حمایت روس‌ها از آن‌ها، تصریح کرده‌اند. [۵۱]. از محمدحسن خان سردار پنج پسر باقی ماند که یکی از آنان، عبدالحسین خان فخرالملک (نخستین جد مادری هویدا) بود.

عبدالحسین خان کفری (مشهور به فخرالملک / ناصر السلطنه)

پیش از این، از عشرت‌طلبی و مشروب‌خواری محمد حسن خان شتردار در باغ سعیدیه‌ی کرمان یاد کردیم. باید بیفزاییم که پسر محمد حسن خان سردار، عبدالحسین خان کفری، نیز مردی «عیاش» محسوب می‌شد. [۵۲] ممتحن الدوله، از دوستان دوران جوانی عبدالحسین، شرح داده است که چگونه در ایام جوانی، با جلال‌الدین میرزا (فرزند فتحعلی شاه، و نایب فراموشخانه‌ی فراماسونری ملکم خان) و همین آقای فخرالملک کفری، سه نفره، در ماه رمضان خانه‌ای در محله‌ی بین‌الحرمین (جنب مسجد شاه سابق) کرایه

کرده و «تقریباً همه روزه در مسجد شاه و مسجد جامع و سید اسماعیل در جستجوی شکار زن‌ها» بودند و «شکارها را به آن خانه» برده «و مشغول عیش و خوشگذرانی» می‌شدند. [۵۳] سخن از عضویت عبدالحسین کفری و فرزندش ادیب السلطنه در فراموشخانه‌ی ملکم خان نیز رفته است، که البته چند و چون موضوع نیاز به تحقیق دارد. [۵۴]. جالب است که ممتحن الدوله، در دوران پختگی و کمال سن، از سیئات دوران جوانی توبه کرد و از تائبان مشهور زمان خویش گشت، اما از فخرالملک نه تنها توبه‌ای مشهود نشد، بلکه اخبار موجود، از تشدید فساد اخلاقی در او حکایت می‌کند، که شرح آن را - از جمله - می‌توان در جای جای خاطرات اعتماد السلطنه دید. [۵۵]. گفتنی است که عبدالحسین کفری، در سفری که در دهه‌ی ۱۳۰۰ ق به اروپا رفت، زن انگلیسی گرفت و هنگام بازگشت، او را با خود به ایران آورد. [۵۶] وی، از اغفال و برداشتن کلاه دیگران (حتی دوستان) نیز روی گردان نبود و دوستعلی خان معیر الممالک، به موردی از آن در خاطرات خویش تصریح کرده است. [۵۷]. مطلب مهم‌تر درباره‌ی عبدالحسین خان، کژ اندیشی و کفر گویی اوست که تباهی اخلاق و رفتار وی، و شهرتش به «کفری» را باید ناشی از همین امر دانست. از او «کتابی به نظم و نثر به خط خودش» به دست آمده بود «که انبیای سلف و خاتم انبیا و ائمه‌ی اطهار را نظماً و نثراً» العیاذ بالله «هجو کرده، بلکه الفاظ متجاسرانه نسبت به آن‌ها داده بود» و به همین علت، «علمای تهران او را تکفیر کرده و فتوای وجوب قتل او را نوشته بودند» و او ناچار شد برای مدتی تهران را همراه میرزا یحیی خان معتمد الملک (مشیر الدوله بعدی و دیگر جد مادری هویدا) به مقصد شیراز ترک گوید. [۵۸] ظل السلطان، حاکم وقت اصفهان، که در میانه‌ی راه تهران - شیراز با یحیی خان و عبدالحسین دیدار و گفت و گو کرد، نوشته است: «من در عمارت خود خوابیده بودم... که یک مرتبه درب اتاق من باز شد، یحیی خان معتمد الملک با عبدالحسین خان فخر الملک... که مشهور بود به عبدالحسین خان کفری، بسیار پسره متقلب کثیف لامذهبی بود... به مضمون: ذره ذره کاندرا این ارض و سماست / جنس خود را همچو کاه و کهرباست / نوریان مر نوریان را طالب‌اند / ناریان مر ناریان را طالب‌اند، انیس و جلیس یحیی خان شده، قوه‌ی جذابیت و قوه‌ی هم جنسی او را به آن مأنوس کرده، وارد شدند...» [۵۹]. روی همین انحرافات فکری و اعتقادی، زمانی که شاهزاده محمدتقی میرزای رکن الدوله (حاکم خراسان و فارس) بر آن شد که دختر عبدالحسین خان کفری را برای پسرش (رضاقلی میرزا) بگیرد، منسوب‌اتش سخت به وی اعتراض کردند که «مگر دختر قحط بود که باید دختر عبدالحسین خان... [را] بگیرد، دختر ارمنی و یهودی را می‌گرفت، بهتر از دختر این بی‌دین کفری بود.» [۶۰]. مجموعه رفتارهای عبدالحسین خان کفری، که در بالا- از آن یاد شد، وی را در اواخر عمر سخت منزوی ساخته و دور از همسر مسلمانش، با اموال فراوان و زنی انگلیسی مقیم خانه دروس شده بود. [۶۱]. کفری، در این جهان نیز فرجام بدی داشت؛ تا بر وی، در آن جهان چه رود؟! او در جمادی‌الاول ۱۳۱۴ ق در قم یا حوالی آن درگذشت و علما مانع دفن پیکر او (در قم و اطراف آن) شدند و حتی آخوندی را که (ندانسته) بر پیکر وی نماز گزارده بود سخت ملامت کردند. عین السلطنه در خاطرات همان ایام، ضمن درج خبر فوت کفری، نوشته است: «یکی از بی‌دینان و مردودین بود. مدت‌هاست علما تکفیرش کرده‌اند] و مرتد بود. در این ایام ناخوش شده اطباء هوای گرم عربستان [خوزستان فعلی] را برای مزاج او سازگار دانسته و در منظریه یا قم وفات کرد. زن فرنگی که گرفته بود همراهش بود. یک نفر اولاد ذکور هم از او دارد. به هر جهت علمای قم مانع شده نگذاشتند در قم دفن کنند، حتی گفتند در حدود قم هم اگر دفن کنند بیرون آورده با نفت آتش می‌زنند. [این اقدام] بیشتر، برای اشعار هجوی [بود] که زبانم لال برای حضرت سیدالشهدا (ع) و واقعه‌ی صحرای کربلا- گفته بود لعنت کردند و تکفیر شد. عجب آنکه عین‌الملک [۶۲] می‌گفت مجتهدین قم اشعارش را حفظ داشتند و می‌گفتند کسی که این نوع اشعار بگوید می‌توان گفت مسلم است؟ یا توبه کسی که رده بگوید، به خدا و رسول بد بگوید، قبول است؟ گویا نعلش او را در خلا یا سوراخی شبانه انداختند. آخوندی که نماز میت کرده بود حاضر کرده می‌خواستند تکفیر کنند. قسم‌ها خورده بود [که] ندانسته نماز کرده و گفته بودند غریبی فوت شده و مسلمان است. در طهران ختم گذاشتند، اما همه کس تف و لعنت می‌فرستاد. هیچ دین نداشت و همه چیز را تقبیح می‌کرد. پسر خان بابا

سردار بود از فخرالدوله مرحوم. بی کمال [فضل و سواد] هم نبود. دو سه فرنگستان رفت. مدتی در پاریس بود. یک زن انگلیسی از آنجا گرفت. عیالش شاهزاده است و چندین سال است در طهران اقامت کرده و نزدیکی با او نمی کند و حال آنکه تمام علما متفقا پیغام دادند که طلاق هستی و به هر کس میل داری عقد کنند؛ قبول نکرد شوهری بکند و با عبدالحسین خان هم متارکه داشت. ناصرالسلطنه در بیلاق دروس منزل داشت با همان زن فرنگی. کارهای غریب داشت، مثلاً بنا و عملی عمارت دروس را ارمنی آورده بود و می گفت برای این است که نماز نداشته باشد و احدی در این خانه نماز نکند. وقتی که فرارا به فرنگ رفت شاه لقب فخرالملکی [او] را گرفته به [ابوالحسن خان] فخرالملک حالیه داد. بعد ناصرالسلطنه لقب دادند. میرزا حسن خان شوکت الملک می گفت: این عبدالحسین خان فخرالملک نیست، این عبدالحسین خان فخرالملک است. سفارت انگلیس، حقوق زن که را مطالبه می کند. عجب است که دختر این کافر را چندی قبل رکن الدوله برای پسرش عقد کرد. پسرش [یعنی پسر عبدالحسین خان] شباهت تامی به آن مرحوم دارد. هیچ پدر و پسری، خلقا و خلقا آن قدر شباهت به همدیگر ندارند. داماد عزت الدوله می باشد و گویا کفری تر از پدر غیر مرحومش باشد. از شدت معصیت، پسر و پدر مسخ شده اند. آن قدر سیاه و بد هیکل [است] که انسان رغبت نگاه کردن نمی کند. [۶۳]. عجب است که داماد عبدالحسین خان، میرزا محمودخان، نیز در هوس بازی و کژاندیشی، دست کمی از او نداشت. ملک المورخین، مورخ عهد مظفری، نوشته است: «میرزا محمود خان (از خانواده‌ی قائم مقام فراهانی) «از جمله مرتدین بی تقیه‌ی این مملکت است و در هر کلامش سخنی کفرآمیز مشحون است و در رفتار و گفتار کمتر از فخرالملک نیست. چنان که شبی در حالت مستی شمشیری بیاویخت و به خانه‌ی یکی از هم کیشان خود رفت، در بکوفت. صاحب خانه بیرون آمده که کیستی و در این نیمه شب مقصودت چیست؟ گفت اینک امام موعودم که غیبت صغری به سر آمده و خروج کرده‌ام. هر گاه از اهل صلاح و فوز و فلاحی، سلاح درپوش و از معاونتم دست باز مگیر. باری، میرزا محمودخان مردی خوش ظاهر و بد باطن است و به هر کس در معاشرت کرنش و فروتنی کند، چون از وی گذشت نامش به زشتی برد و به تسخرش دهن زند. خلاصه، به تدریجات شیطنی، تولیت موقوفه [متعلق به میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی معروف] را به چنگ آورد و عایدش را به مصرف چنگ و رباب و قمار و شراب نمود و دوستان هم کیش خود را از این مائده‌ی حلال [!] نواله و نوال داد و سالی قریب هفت، هشت هزار تومان از املاک وقف، بی مانع برگرفت. العهده‌ی علی‌الراوی، گفتند: بر خود مخمر نمود که سالی مبالغی به مصرف رنگ کردن درهای کلیساهای دارالخلافت رساند. از جمله، هفتاد تومان خرج رنگ در کلیسای ینگی دنیایی‌ها [امریکایی‌ها] نمود. [۶۴] بعد از پانزده سال که مال وقف را به ناحق برد، کفر و زندقه‌اش گوشزد اولیای دولت شد و نیز علمای دارالخلافت بر عزل او کوشش‌ها کردند تا در سال ۱۳۱۶ تولیت موقوفات را از او گرفته به حاجی میرزا علی اکبر خان، نایب اول وزارت خارجه، پسر مرحوم میرزا علی قائم مقام که متولی حقیقی این موقوفه است سپردند. مشارالیه اورع و ازهد خانواده خود است و در علوم شرعیات از اصول و فروع و فنون ادب، دانشمندی مجرب است و دیناری از مال وقف را جز به مصرف ماوقف له نرساند. [۶۵].

میرزا سلیمان خان ادیب السلطنه

میرزا سلیمان خان ادیب السلطنه، پسر عبدالحسین خان کفری، نیز (به قول عین السلطنه سالور) «شباهت تامی» به پدر خویش (کفری) داشت. [۶۶]. عزیز السلطان نیز که شب ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۱. ق در ضیافت امین السلطان در پارک اتابک حضور داشت نوشته است: «ادیب السلطنه نطق‌های غریب و عجیب می کرد، می گفت: من نصارا، کاتولیک و پروتستان هستم....» [۶۷] پیشتر، به عضویت ادیب السلطنه و پدرش (کفری) در فراموشخانه‌ی فراماسونری ملکم خان اشاره شد. عباس میلانی، در گزارشی «جانب دارانه و تبلیغ آمیز» از غرب باوری ادیب السلطنه، به افراطی بودن وی (حتی نسبت به روشنفکران غرب گرا) در نگرش رویایی و «افسانه‌ای» به فرانسه اعتراف نموده است: سلیمان خان ادیب السلطنه «مردی خوش فکر [؟] و از منادیان سرسخت تجدد و از طرفداران پر و پا

قرص فرانسه بود. او نیز، مانند بخش اعظم ایرانیان روشنفکر آن نسل، گمان داشت که انقلاب فرانسه، تجسم پیشرفت و نور امید رستگاری بشریت است. البته دلبستگی سلیمان خان به فرانسه حتی بیشتر از هم نسلانش بود و بیش و کم به یک افسانه می‌مانست. از سویی اصرار داشت که هر سه دخترش درس بخوانند. تأکید داشت که هر کدام نواختن یک آلت موسیقی را نیز فراگیرد. افسر الملوک [مادر هویدا] گیتار می‌زد و خواهرش، ملکه صبا، پیانو. به علاوه، سلیمان خان از فرزندش می‌خواست که هر شب، قبل از خواب، سرود ملی فرانسه (یعنی مارسیز) را به صدایی بلند بخواند... افسر الملوک پانزده ساله بود که خانواده‌اش او را به ازدواج با مردی چهل ساله واداشت. [۶۸] فکر می‌کنید این مرد چهل ساله که بود؟! حیب الله عین‌الملک، بهائی سرشناس و پدر عباس هویدا، نخست وزیر مشهور عصر پهلوی! همسر ادیب السلطنه، افسر السلطنه (دختر میرزا یحیی خان مشیرالدوله «وزیر روس فیل» از بطن عزت‌الدوله) بود که در ۱۸۸۹ به عقد او درآمد. [۶۹] اعتماد السلطنه، افسر السلطنه و شوهرش را از اینکه هنگام زایمان، به جای ماماهاى زن ایرانی، یک مرد فرنگی بالای سر او بوده نکوهش کرده است. [۷۰]. افسر السلطنه و همسرش، در انتخاب منسوبان سببی نیز بی‌مبالا بودند. مثلاً پسرشان را به عقد دختر افتخار السلطنه درآوردند که از معدود دختران «عیاش» ناصرالدین شاه بود و شرح بی‌بند و باری‌های او و نیز شوهر دومش، نظام السلطان (نظام‌الدوله‌ی بعدی، که نوه‌ی میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم آنگلو فیل، و عامل سرنگونی و قتل مرحوم امیر کبیر، بود) فرصت دیگری می‌طلبد. [۷۱].

میرزا یحیی خان معتمدالدوله / مشیرالدوله

افسر السلطنه (مادر بزرگ هویدا) حاصل ازدواج میرزا یحیی خان مشیرالدوله با عزت‌الدوله (خواهر ناصرالدین شاه و بیوه‌ی امیر کبیر) بود. عزت‌الدوله، پس از قتل امیر، طوعاً و کرهاً به ازدواج چند تن از دولتمردان درآمد که سومین آنان، یحیی خان بود. [۷۲]. یحیی از این ازدواج صاحب دو فرزند شد که یکی میرزا حسین خان معتمدالملک و دیگری افسر السلطنه (مادر هویدا) بود. [۷۳]. میرزا یحیی خان، برادر میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی مشهور است که تاریخ، نام وی را به عنوان صدراعظم غرب زده و فراماسون ناصرالدین شاه، و عامل قرارداد استعماری امتیازات رویتر ثبت کرده است. یحیی از برآمدگان دربار قاجار بود که چندی آجودان مخصوص و مترجم حضور ناصرالدین شاه بود و سپس به وزارت عدلیه و خارجه رسید. [۷۴] برادرش (سپهسالار) در ابتدا با انگلیسی‌ها نزد عشق می‌باخت و سپس با روس‌ها پیوند یافت، و یحیی خان نیز در تنظیم سیاست خارجی خویش، از همین ترتیب پیروی کرد. [۷۵] شرکت وی در تمهید مقدمات عقد قرارداد رویتر (که به سود بریتانیا بود) در دهه‌ی ۱۲۹۰ ق، و موضع منفی‌اش نسبت به قرارداد رژی را (که با منافع روس‌ها هماهنگی داشت) باید بر همین اساس ارزیابی کرد. [۷۶] او را به سیئاتی چون تقلب و خوردن مال دیگران، و تیغیدن زیردستان (برای تأمین هزینه‌ی ریخت و پاش‌های خویش در زندگی شخصی) [۷۷] و اخاذی از مردم، بی‌مبالاتی در امور دیوانی، دلالی و رشوه‌گیری برای تصویب قرارداد رویتر، و وابستگی به روس‌ها، متهم کرده‌اند. [۷۸]. در خصوص اخاذی از مردم، ممتحن‌الدوله، از کارمندان وزارت خارجه ایران در عصر قاجار، نوشته است: «یحیی خان آدم متقلب و شریک مال مردم بود.» [۷۹] وی مورد را در زمان آجودان مخصوصی یحیی خان متذکر شده که یحیی خان از پرداخت «یکصد تومان انعام» مقرر وی سرباز زده است. [۸۰] در همین زمینه، سخن اعتماد السلطنه خالی از لطف نیست که نوشته است: «یحیی قزوینی در بذل از یحیی‌ای برمکی گرو می‌برد، اما در طمع هم آن قدر غلو یا علو داشت که دست عباس دوس به آن بلندی که می‌دانید به دامنش نمی‌رسید. به رو و زور می‌گرفت و به ابرام و اصرار و التماس می‌داد...» [۸۱]. درباره‌ی اتهام دیگر (بستگی یحیی خان به روس‌ها)، عباس میرزا ملک آرا، برادر ناصرالدین شاه، نوشته است: یحیی خان مشیرالدوله «بستگی باطنی به دولت روسیه داشت.» [۸۲] میرزا علی خان امین‌الدوله نیز از «بستگی و اختصاص» وی به سفارت روس سخن گفته [۸۳] و مستر بنجامین (سفیر امریکا در زمان ناصرالدین شاه) از شهرت وی به روس فیلی حکایت کرده است. [۸۴] اعتماد السلطنه هم به رغم افسوس‌های

در مرگ یحیی خان خورده، [۸۵] در خاطرات خویش، جای جای، او را «نوکروس‌ها» [۸۶] و فردی «بی‌مبالا و خائن» [۸۷] شمرده و به تکاپو برای ارتباط نامشروع با بعضی از زنان شوهردار [۸۸] متهم ساخته است. حسین محبوبی اردکانی در تعلیقات خود بر المآثر و الآثار نوشته است: «یحیی خان... نسبت به مصالح مملکت بی‌اعتنا و کاملاً وابسته به روس‌ها بود.» [۸۹] به نوشته‌ی دسته‌ای از مورخان: کار وی از «مناسبات نزدیک» با روس‌ها فراتر رفته بود و وی «حتی اسرار مناسبات ایران و انگلیس را به روس‌ها اطلاع می‌داد.» [۹۰] با این حساب، روس‌ها نیز هوای او را داشتند و از حضور او در رأس مقامات مهم دولتی حمایت می‌کردند. [۹۱] نصب او به وزارت خارجه در شرایطی انجام شد که فشار روس‌ها روی مناطق شمالی ایران، از حد در گذشته بود. [۹۲] روس‌ها، در زمان وزارت خارجی او، حامی وی بودند [۹۳] و زمانی که او از وزارت خارجه برکنار شد، پرنس دالگوروکی (سفیر مغرور، متبخت و خشونت‌مآب روس تزاری) با شدت بر ابقای مشیرالدوله در این سمت پای فشرده و سرانجام نیز دولت ایران را وادار ساخت که در عوض وزارت خارجه، دو پست وزارت عدلیه و تجارت را یکجا به او بدهند. [۹۴]. مخبرالسلطنه هدایت نیز خاطر نشان ساخته است: «یحیی خان مشیرالدوله به قوت سفارت روس وزارت خارجه می‌کرد. در موقع مرگ او، ناصرالدین شاه شکر کرد.» [۹۵]. کنت دو گوینو، سفیر فرانسه در ایران، در خاطرات سیاسی خویش به مواردی از اقدامات سوء و خیانت‌بار یحیی خان (در زمان آجودان مخصوصی وی در دربار ناصرالدین شاه) اشاره کرده که به عقیده‌ی وی، با منافع ملی هر دو کشور (ایران و فرانسه) در تضاد بوده است: «بله خاطر آمد که چندی پیش یکی از آجودان‌های اعلیحضرت به نام یحیی خان که مأمور اظهار نظر درباره‌ی افسران فرانسوی شده بود، به وسیله یکی از آنان به سایرین پیغام داد که اگر مبلغ عمده‌ای به عنوان پیشکش به او بدهند، امتیازاتی برای ایشان منظور خواهد داشت و گرنه از این امتیازات محروم خواهند شد. بی‌آنکه به جنبه‌ی اخلاقی این مسأله پردازم باید بگویم این گونه معاملات، اشکالاتی تولید می‌کند. موجب اتهام سوء نیت طرفین، شکایات، افشاگری‌ها و بالاخره ادعاهایی می‌شود که ممکن است سفارت امپراتور را در وضع دشواری قرار بدهد. در این مورد، مسأله مربوط به تغییر دادن محرمانه‌ی موادی در قرارداد استخدام افسران مزبور می‌شد که به ضرر ایران بود. به علاوه، تجار سوئسی مقیم ایران که تحت حمایت فرانسه قرار دارند از یحیی خان مستقیماً به من شکایت کردند که بیست سال است ۱۸۵ تومان طلب آنان را نمی‌پردازد. من این دو قضیه را به هم مربوط کردم و طی نامه‌ی خصوصی به میرزا سعیدخان [مؤتمن الملک انصاری، وزیر خارجه‌ی وقت ایران]، با توسل به حسن نیت و عدالت خواهی او، خواهش کردم که نامه‌ام را از نظر اعلی حضرت شاه بگذرانند، هر چند با لحنی دوستانه ولی بسیار جدی نوشته بود. شاه نسبت به یحیی خان خشمگین شد و با خشونت با او رفتار کرد. از آنجایی که خشم شاه جز با بریدن گوش‌های یحیی خان تسکین نمی‌یافت، من خواستار عفو او شدم...» [۹۶]. یحیی خان مشیرالدوله، زمان حکومت بر گیلان (در دهه‌ی ۱۲۹۰. ق) نیز مبلغ بیست هزار تومان از لیانازوف (تاجر روسی داوطلب اجاره‌ی شیلات) گرفت و «بدون اجازه‌ی دولت» ایران، شیلات شمال را به مدت شش سال (سالی شصت هزار تومان) به او اجاره داد. در آن تاریخ، اجاره‌ی شیلات در اختیار میرزا سید ابوالقاسم خان دریابگی رشتی قرار داشت «که از مردمان درست و خدمتگزار دولت» بود و او پس از این عمل یحیی خان، به تهران رفت و از دست یحیی به برادرش (میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی، صدراعظم وقت) شکایت کرد: «این رشته شغل در اجاره‌ی من و عوض موجب من است» و افزود که حاضر است سالی ده هزار تومان افزون بر مبلغی که لیانازوف اجاره کرد است به دولت ایران بپردازد. ولی شکایتش «به جایی نرسید و موجبش نیز بر سر این کار رفت» [۹۷] و پس از آن، ده‌ها سال درآمد شیلات دریای خزر، تیول لیانازوف بود تا، چنان که می‌دانیم، دکتر مصدق با تمهیداتی آن را از چنگ روس‌ها بیرون آورد. فراتر از مورد فوق، مطلبی است که عین‌السلطنه نقل کرده است. او یحیی خان مشیرالدوله را به روزگار تصدی وزارت خارجه، متهم ساخته که در تجزیه‌ی مناطق ترکمن نشین خراسان از ایران، و الحاق آن‌ها به روسیه، مقصر بوده است. وی، با اشاره به مساحت پهناور و حاصلخیز این مناطق (شامل هشتاد هزار آلاچیق)، و نیروی انسانی و درآمد مالیاتی عظیم آن برای روس‌ها، نوشته است: «این هشتاد هزار آلاچیق و آن

زمین و آب بی‌پایان به یک «ماچ» که مشیرالدوله مرحوم از زن وزیر مختار روس کرد به باد رفت. این یحیی خان غیر مرحوم این ولایت خوب و این جای آباد را از دست داد. [جایی که] در حقیقت، میدان مشق ایران بود، به دست خود، دشمن به این بزرگی مثل روس را آوردند و همسایه‌ی خود کردند که... آنی آسوده نباشند». [۹۸] نیز در یادداشت ۳ ذی‌حجه ۱۳۱۵. ق، با اشاره به رشوت‌ستانی لیهنگ چانگ (رئیس الوزرای چین در آستانه‌ی قرن بیستم میلادی) از روس‌ها و واگذاری بعضی از بنادر چین به آن‌ها، نوشته است: «این رشوه‌خواری در چین هم مثل ایران معمول است. حالا- اگر لیهنگ چانگ دو سه کرور پول گرفت و دو بندر به روس داد، یحیی خان مشیرالدوله مرحوم یک ماچ از زن سفیر روس کرد و تمام ترکستان و ماورای بحر خزر را واگذار کرد. منافعی که الآن دولت روس از ترکستان می‌برد از مملکت فنلاند و قفقاز و مسکو نمی‌برد...» [۹۹]. در تأیید اظهارات فوق، می‌توان به نامه‌ی محرمانه‌ی عزالدوله (برادر ناصرالدین شاه، و پدر عین السلطنه) به ناصرالدین شاه، مورخ ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۱. ق اشاره کرد که در آن، از خدمتگزاری یحیی خان به روس‌ها و خیانت وی به دولت ایران در موضوع آخال (از نقاط مرزی ایران و روسیه) و غیر آن انتقاد شده است: «قربان خاک پای مبارک شوم. در فقره‌ی ایل قوجه به گلوی مغان مذکور شد که جناب مشیرالدوله از جانب شاه «به سفارت روس نوشته سپرده است. محض دولت خواهی و نمک خواری آستان مبارک واجب دید به خاک پای مبارک جسارت ورزد. مشار الیه در خدمتگزاری به حضرات و خیانت به دولت علیه یک جهت است، در نزد تمام امنای دولت روس معین است. شکی و شبهه‌ای نیست که از اول الی حال خدمتگزار آن‌ها بوده است و تا توانسته است خیانت به آستان مبارک کرده و خواهد کرد. چنانچه در فقره‌ی آخال، خیانت او در خاک پای مبارک مبرهن است...» [۱۰۰]. یحیی خان در ۱۳۰۷. ق نیز مصدر خیانت دیگری - این بار به سود انگلیسی‌ها - شد: در این سال، «امتیاز چراغ برق و راه کالسکه‌رو از طهران به اهواز را گرفت و آن را به سیزده هزار لیره به انگلیس‌ها فروخت». [۱۰۱] گویا یحیی خان، «کبوتر دو برجه» تشریف داشته‌اند! میرزا نصرالله خان دبیرالملک شیرازی، از کارمندان فاضل و عالی رتبه‌ی وزارت خارجه‌ی ایران در عصر قاجار، سال ۱۳۰۵. ق شعری در هجو یحیی مشیرالدوله گفت که در آن، با اشاره به شغل جد یحیی خان (عابدین دلاک مازندرانی)، [۱۰۲] خطاب به ناصرالدین شاه گفته است: پورسلمانی - شهنشاه - کجا سلمان شود؟ از نژاد شهرگان هرگز نخیزد شهریار مارچوبه گرچه دارد تن به شکل مار، لیک هست زهرش بهر دشمن، نیست مهره بهر یار نطفه ناچیز، از رنگی نگردد تابناک زایل است آن رنگ، آن ناپاک گوهر برقرار در کتب مسطور و محفوظ است و مستغنی ز عرض حالت و آرای آن جانوسیار و ماهیار جانوسیار و وزیرانی بودند که (در عصر هخامنشی و...) به مخدوم خویش خیانت کردند و کشور را به دست دشمن دادند. تعریض دبیرالملک، در این تشبیه، ظاهراً به یحیی خان و برادر وی میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی است که به ویژه این دومی - سپهسالار قزوینی - بنیان‌گذار غرب‌زدگی سیاسی و عاقد نخستین و خطرناک‌ترین قرارداد استعماری (قرارداد امتیازات رویتر) در دو بیست سال اخیر تاریخ ایران است. میرزا مهدی خان ممتحن‌الدوله، پس از ذکر ابیات فوق افزوده است: «اشهد بالله صحیح گفته است. یحیی خان رب النوع و حامی بی ناموسی بود و وطن فروشی از او به یادگار بماند». [۱۰۳]. اعتمادالسلطنه، اعطای لقب افسرالسلطنه از سوی ناصرالدین شاه به دختر یحیی خان (۱۲ شوال ۱۳۰۲. ق) را، به انگیزه‌ی دلجویی شاه از روس‌ها دانسته است: از سوی شاه «به معتمدالملک پسر مشیرالدوله هزار تومان اضافه مواجب و به دخترش افسرالسلطنه لقب مرحمت شد. این‌ها تملق روس‌هاست». [۱۰۴]. در مورد دین داری و تقیدات اخلاقی! یحیی خان مشیرالدوله، اعتمادالسلطنه در یادداشت جمعه ۸ صفر ۱۳۰۴ ق، با اشاره به حضور وی (همراه عده‌ای از رجال ایرانی) در ضیافت شبانه [ظاهراً متعلق به سفارت عثمانی] نوشته است: «مشیرالدوله پهلوی مطرب‌ها نشسته بود. تصنیف «ربابه دختر معمار باشی» را می‌خواند، تا مطرب‌ها هم وارد شده بود [ند]. خیلی خنده داشت. سفیر عثمانی به من گفت وزیر خارجه در عصر خود کالمؤمن فی المسجد و السمک فی الماء [است]. همه [حضار] مست بودند. خیلی خنده داشت.» [۱۰۵]. دوستی یحیی خان مشیرالدوله با فردی چون عبدالحسین کفری، و همراه بردن کفری با خود به عنوان مأموریت شیراز (برای نجات وی از فتوای

علمای تهران، که قبلاً بدان اشاره شد) و بالاخره در آوردن دختر خود (افسر السلطنه) به عقد ازدواج با پسر بی‌بند و بار و کژ اندیش عبدالحسین خان، نمودار بی‌مبالاتی و سستی ایمان یحیی خان است و افسر السلطنه (مادربزرگ هویدا) فرزند و پرورش یافته‌ی چنین کسی بود. باری، امیر (یا غلام) عباس هویدا، نخست وزیر «بهائی تبار» عصر پهلوی، چنین تبار درخشانی! دارد و در نیمه‌ی دوم سلطنت محمدرضا (که سلطه‌ی تحمیلی امریکا بر ایران اسلامی شیعه، بستر را برای نشاط و جولان گسترده‌ی سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و تبلیغی فرقه‌ی بهائیت در کشورمان فراهم کرده بود) زمام حکومت فاسد و وابسته‌ی ایران به چنین فردی سپرده شده بود. «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»!...

پاورقی

- [۱] ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، اطلاعات، ج ۱، ص ۳۷۵.
- [۲] رک: الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، ج ۴: خاندان هویدا، گماشته‌ی صهیونیسم و امپریالیسم، تهران، رز، ۱۳۵۷، ص ۷۴ به بعد.
- [۳] رک: عبدالحسین آواره، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه، مصر، مطبعه سعادت، ۱۳۴۲. ق، ج ۱، ص ۳۹۰؛ بدایع الآثار، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۴۰. ق، ج ۲.
- [۴] ابراهیم ذوالفقاری، «تبار هویدا»، فصلنامه‌ی مطالعات تاریخی، سال ۳، ش ۰۱ (زمستان ۱۳۸۴)، صص ۱۶۹ - ۱۷۰.
- [۵] عباس میلانی، معمای هویدا، چ ۲، تهران، اختران، ۱۳۸۰، ص ۵۳.
- [۶] فاضل مازندرانی، ظهورالحق، ج ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸.
- [۷] بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، به نقل از: P.۲۰. Material for Study the Babi Religion.
- [۸] آیتی، کشف الحیل، چ ۴، ج ۳، ص ۱۲۶ و نیز رک: بایگانی مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سند شماره‌ی ۲۵ / ۶ / ۱۳۵۰ - ۲۴۲۰ / ۴۷۵۷۴، نقل از: ابراهیم ذوالفقاری، همان، ص ۱۷۰.
- [۹] بهرام افراسیابی، همان، صص ۷۲۲ - ۷۲۳؛ آیتی، همان، ص ۲۱۱.]
- [۱۰] ظهور الحق، ج ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸. تعریض به میرزا جلیل خیاط (جلیل افندی: برادر عین‌الملک و از بهائیان حیفا) در نوشته‌ی فوق از آن روست که وی از بهائیت برگشت. رک: آیتی، همان، چ ۴، ج ۳، ص ۲۲۴، برای مشاهده‌ی خط عین‌الملک رک: رضا آذری شهرضایی، اسنادی از عملکرد خاندان پهلوی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱، ص ۱۲.
- [۱۱] عباس میلانی، همان، صص ۵۳ - ۵۴.
- [۱۲] مجله‌ی چهره نما، ش ۲۹ (رمضان ۱۳۵۰).
- [۱۳] الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ص ۸۵.
- [۱۴] عباس میلانی، همان، ص ۵۲.
- [۱۵] رک: «سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، محمدرضا آشتیانی زاده»، به اهتمام سهلعلی مددی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۱۰۷.
- [۱۶] اسناد مؤسسه‌ی تاریخ معاصر ایران، ش ۲۴ تا ۱۳۹ - ۱ - ۲۸ ک.
- [۱۷] خسرو معتضد، هویدا، سیاستمدار پپ، عصا، گل ارکیده، ج ۱، ص ۴۷؛ از جمله فعالیت‌های قلمی عین‌الملک در روزنامه‌ی رعد، درج مطالب کتاب یوسف و لیلی یا داستان آدم جدید، نوشته نیکلا حداد (نویسنده‌ی مصری) در سال ۱۲۹۸. ش است که بدین منظور، آن‌ها را عین‌الملک به فارسی ترجمه کرده بود.

- [۱۸] مکتوب مستشارالدوله به مخبر السلطنه، پس از برکناری و اخراج سید ضیاء از ایران، مندرج در خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق، مجموعه‌ی اول: یادداشتهای تاریخی، به کوشش ایرج افشار، تهران، فردوسی، ۱۳۶۱، ص ۱۳۱؛ مجله‌ی آینده، سال ۷، ش ۹ - ۱۰، صص ۷۲۵ - ۷۲۶.
- [۱۹] عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۲۴.
- [۲۰] استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه‌ی سیروس ایزدی، ص ۲۹.
- [۲۱] رک: علی دشتی، پنجاه و پنج، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴، صص ۵ - ۸.
- [۲۲] رک: علی دشتی، «آقای سید ضیاء الدین مدیر رعد»، شفق سرخ، سال ۲، ش ۱۱ (۲۹ حمل (فروردین) ۱۳۰۲. ش؛ «سید ضیاءالدین در رأس حکومت کودتا»، شفق سرخ، سال ۲، ش ۱، ۱۲ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۲؛ محمدرضا تبریزی شیرازی، زندگی سیاسی، اجتماعی سید ضیاء الدین طباطبایی، صص ۲۴۹ - ۲۶۲. درباره‌ی شهرت بستگی سید ضیاء به انگلیسی‌ها و حمایت آن‌ها از او، رک: انور خامه‌ای، خاطرات سیاسی، صص ۳۰۳ - ۳۰۴؛ خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ج ۱، صص ۱۴۸ - ۱۴۹؛ روزنامه‌ی خاطرات عین السلطنه، ج ۸، ص ۵۹۰۱ و نیز ص ۵۱۹۶؛ ایرج ذوقی، ایران و قدرت‌های بزرگ...، ج ۲، ص ۹۲؛ منصوره اتحادیه، مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه، ص ۲۸۳، پاورقی ۱۱۳؛ لوئیس فاوست، ایران و جنگ سرد، ترجمه‌ی کاوه بیات، ص ۲۶۷.
- [۲۳] اسناد و مکاتبات تیمورتاش، وزیر دربار رضا شاه (۱۳۰۴ - ۱۳۱۲. ش)، تهیه و تنظیم: مرکز اسناد ریاست جمهوری...، به کوشش عیسی عبدی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۵۶.
- [۲۴] برای پیوند ادیب السلطنه‌ی رادسر با خاندان عبدالحسین کفری، و اتهام او در اجرای نقشه‌ی ترور مدرس، رک: الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ج ۴، ص ۸۰.
- [۲۵] ابراهیم ذوالفقاری، همان، ص ۱۸۰.
- [۲۶] صدیقه دولت‌آبادی، نگرش و نگارش زن؛ نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها، تابستان ۱۳۷۷، ج ۳، صص ۵۲۸ - ۵۲۹، نقل از: ابراهیم ذوالفقاری، همان، صص ۱۷۳ - ۱۷۴.
- [۲۷] حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، اطلاعات ج ۱ ص ۳۷۵.
- [۲۸] رک: همان، ج ۲، صص ۳۸۶ و ۳۸۵.
- [۲۹] حسین سعادت نوری، رجال دوره‌ی قاجار رجال دوره‌ی قاجار، صص ۱۵۴-۱۵۵؛ برای تفصیل بیشتر ماجرا رک: الیگارشی، یا خاندان‌های حکومتگر ایران، همان، صص ۲۰ - ۲۶؛ امینه پاکروان، عباس میرزا و فتحعلی شاه نبردهای ده ساله‌ی ایران و روس، ترجمه‌ی صفیه روحی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۶، صص ۸۰ - ۸۵ و ۹۸ - ۹۹.
- [۳۰] محمدخان داماد فتحعلی شاه بود و پسرش (محمد حسن خان سردار) نیز خواهر محمدشاه را در حباله‌ی نکاح داشت. همچنین، دو تن از فرزندان فتحعلی شاه، محمود میرزا و امام وردی میرزا، داماد محمدخان بودند. علاوه بر این، دختر امام وردی (از این ازدواج) یکی از همسران محمدشاه قاجار بود. نظیر این وصلت با خاندان سلطنت قاجار در دختران محمد حسن خان نیز تکرار شد. رک: سعادت نوری، رجال دوره‌ی قاجار، صص ۱۷۰ و ۱۶۲.
- [۳۱] رک: سعادت نوری، همان، صص ۱۵۵ - ۱۵۷.
- [۳۲] رک: عباس اقباس آشتیانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به اهتمام ایرج افشار، ج ۳، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳، صص ۸۵ - ۸۶؛ حسین سعادت نوری، همان، صص ۱۵۷ - ۱۵۸.
- [۳۳] حسین سعادت نوری، همان، ص ۱۵۹؛ البته، مورد اخیر، می‌تواند تمهیدی مدبرانه به منظور مراقبت و پیشگیری سیاسی از

توطئه‌های احتمالی او بر ضد شاه و امیر باشد (همان، ص ۱۶۵).

[۳۴] همان جا.

[۳۵] فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۷۲۳؛ برای هم پیمانی محمد حسن خان با میرزا آقاخان بر ضد امیر، همچنین، رک: الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، صص ۶۷ - ۶۸.

[۳۶] فریدون آدمیت، همان، ص ۷۳۰؛ در مناقشات لفظی نیز که پس از قتل امیر بین وزارت خارجه‌ی روسیه و بریتانیا بر سر نقش عوامل آن دو کشور (میرزا آقاخان نوری و محمد حسن خان سردار) در قتل امیر پیش آمد، شیل نوشت: «هر کس با دربار ایران بستگی و رابطه‌ای دارد آگاه است که مادرشاه، محمد حسن خان ایروانی، و فرشباشی سه تن محرک اصلی آن جنایت بوده‌اند. خیال نمی‌کنم که خود سردار هم مشارکتش را در آن عمل انکار نماید؛ این حقیقت به همان اندازه که بر من روشن است، وزیر مختار روس نیز می‌داند، و هر کس دیگری نیز آگاه هست.... سردار ایروانی تبعه‌ی روس به یکی از دوستانم گله کرده بود که چرا من آشنایی خود را او بریده‌ام، و در دفاع خویش گفته بود: حد جرم و مشارکت او در توطئه‌ی قتل امیر نظام بیشتر از دیگران نیست.» (همان، ص ۷۵۴، نامه‌ی شیل به لرد مامزبوری، وزیر خارجه‌ی انگلیس، مورخ ۱۲ اکتبر ۱۸۵۲).

[۳۷] برای شرح داستان رک: حسین سعادت نوری، همان، صص ۱۶۱ - ۱۵۹؛ الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ص ۷۲.

[۳۸] اسماعیل راثین، انشعاب در بهائیت، ص ۶۵.

[۳۹] مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، ص ۵۲.

[۴۰] سفرنامه‌ی رضاقلی میرزا، صص ۱۱ و ۱۶.

[۴۱] الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران، همان، ج ۴، ص ۶۱.

[۴۲] برای فتنه‌ی خطرناک سالار رک: عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی خان امیرکبیر، صص ۱۱۵ به بعد؛ محمد بنی سلیم، «فتنه‌ی سالار در خراسان و نقش بیگانگان در آن»، گنجینه‌ی اسناد، سال ۹، دفتر ۳ و ۴ (پاییز و زمستان ۱۳۷۸)، شماره‌ی مسلسل ۳۵ و ۳۶، صص ۲۰ - ۲۳.

[۴۳] حسین سعادت نوری، همان، ص ۱۶۵.

[۴۴] همان، ص ۱۶۲.

[۴۵] فریدون آدمیت، همان، ص ۲۶۶، به نقل از ناسخ التواریخ.

[۴۶] همان، ص ۷۶۴.

[۴۷] حسین سعادت نوری، همان، ص ۱۵۹.

[۴۸] عباس امانت، قبله عالم، صص ۲۲۶ و ۲۸۶ و نیز ۳۲۵ - ۳۲۶.

[۴۹] همان، صص ۳۲۶ - ۳۲۷.

[۵۰] حسین سعادت نوری، همان، ص ۱۶۲.

[۵۱] همان، صص ۱۶۷ - ۱۶۸؛ برای شرح ماجرای آن دو رک: عبدالله مستوفی، همان، ج ۲، صص ۴۳۶ - ۴۳۷؛ خان ملک ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، صص ۲۵۹ - ۲۶۰.

[۵۲] مهدی بامداد، همان، ج ۲، ص ۲۴۴.

[۵۳] خاطرات ممتحن الدوله؛ زندگینامه‌ی میرزا مهدی خان ممتحن الدوله‌ی شقاقی، به کوشش حسینقلی خانشقاقی، چ ۲، تهران، فردوسی و نشر فرهنگ، ۱۳۶۲، ص ۲۲۰.

- [۵۴] اسماعیل رائین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۵۱۴.
- [۵۵] روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۳۶۷.
- [۵۶] جرج چرچیل، فرهنگ رجال قاجار، ترجمه‌ی غلامحسین میرزا صالح، ص ۲۲.
- [۵۷] وقایع الزمان (خاطرات شکاریه)، ص ۵۷.
- [۵۸] خاطرات و اسناد... نظام السلطنه‌ی مافی، باب اول، صص ۴۷ - ۴۸.
- [۵۹] خاطرات ظل السلطان، ج ۲: سرگذشت مسعودی، به اهتمام و تصحیح حسین خدیو جم، تهران، اساطیر، ۱۳۶۸، صص ۵۱۱ - ۵۱۲.
- [۶۰] روزنامه‌ی خاطرات عین السلطنه، ج ۱، ص ۶۹۱.
- [۶۱] رک: روزنامه‌ی خاطرات اعتماد السلطنه، صص ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴.
- [۶۲] مراد، علی نقی میرزا، پسر محمد تقی میرزا رکن‌الدوله، است که در رجب ۱۳۰۹ با پیشکشی رکن‌الدوله به ناصرالدین شاه، عنوان عین‌الملک گرفت. رک: مهدی بامداد، همان، ج ۳، ص ۳۱۶.
- [۶۳] روزنامه‌ی خاطرات عین السلطنه، ج ۲، صص ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹.
- [۶۴] دم خروس جالبی است. یک زندیق، که پدر زنش (عبدالحسین کفری) انبیای عظام الهی (شامل حضرت عیسی (ع)) را هجو کرده است مبلغ هنگفتی (هفتاد تومان به پول آن روز) را خرج رنگ آمیزی درب کلیسای امریکایی‌ها در تهران نمود! با چنین دم خروسی، بد نیست در مورد تأثیر (پیدا و پنهان) میسیون‌های تبشیری مقیم ایران در آن روزگار در فرایند استحاله و انحطاط اندیشه و شخصیت میرزا محمودخان (و احياناً پدر زن وی، عبدالحسین خان کفری) تحقیقی انجام شود، شاید سرنخ‌های دیگری به دست آید.
- [۶۵] مرآت الوقایع مظفری، بخش حوادث سال ۱۳۱۶. ق، صص ۳۰۸ - ۳۰۹.
- [۶۶] روزنامه‌ی خاطرات عین السلطنه، ج ۲، ص ۱۰۷۹.
- [۶۷] روزنامه‌ی خاطرات غلامعلی خان عزیز السلطان...، ج ۱، ص ۴۸۸.
- [۶۸] عباس میلانی، همان، ص ۵۱.
- [۶۹] فرهنگ رجال قاجار، صص ۲۲ و ۱۷۲؛ و نیز رک: عبدالله مستوفی، همان، ج ۳، صص ۲۹۴ - ۲۹۵.
- [۷۰] روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۷۶۲ - ۷۶۱؛ مهدی بامداد، همان، ج ۴، ص ۴۳۹.
- [۷۱] روزنامه‌ی خاطرات... عزیزالسلطان...، ج ۳، صص ۲۲۸۳ و ۲۰۹۸، ج ۲، ص ۱۳۴۷؛ خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی به روایت سعید نفیسی، به کوشش علی رضا اعتصام، صص ۵۴۳ - ۵۴۴؛ نیز رک: ابوالحسن علوی، رجال عصر مشروطیت، ص ۱۲۰؛ یادداشت‌های ملک‌المورخین سپهر، ص ۱۲۹؛ باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، صص ۶۳۵ - ۶۳۶.
- [۷۲] فرهنگ رجال ایران، ص ۱۲۱؛ مهدی بامداد، همان، ج ۴، ص ۴۳۸.
- [۷۳] دوستعلی خان معیر الممالک، رجال عصر ناصری، ص ۲۶۸.
- [۷۴] برای پست‌های وی رک: مهدی بامداد، همان، ج ۴، ص ۴۴۰ - ۴۴۱؛ چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار)، ج ۲، صص ۴۸۱ - ۴۸۲، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی.
- [۷۵] خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صص ۳۱ - ۳۴؛ یادگار، سال ۳، ش ۱، ص ۵۱.
- [۷۶] اسناد سیاسی، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۱۵۱ - ۱۵۳ و ۱۵۶.
- [۷۷] خاطرات سیاسی امین‌الدوله، همان، ص ۲۰؛ اعتمادالسلطنه نیز در شرح مهمانی مفصل یحیی خان (به هنگام تصدی پست

وزارت خارجه) با افروختن شانزده هزار چراغ و هزینه‌ی حدود هزار تومان برای برگزاری مجلس، این عمل را اسراف شمرده و نوشته است: «به مناسبت مکتب و مالیات ایران، باید خرج مهمانی وزیر خارجه پنجاه تومان باشد، باقی زیادی است.» (روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۴۳۶).

[۷۸] خاطرات سیاسی امین الدوله، صص ۳۱ - ۳۴؛ یادگار، سال ۳، ش ۱، ص ۵۱.

[۷۹] خاطرات ممتحن الدوله، ص ۱۷۱.

[۸۰] همان، ص ۱۸۰.

[۸۱] خلسه، به کوشش محمد کتیرایی، ص ۱۵۰.

[۸۲] شرح حال عباس میرزا ملک آرا، با مقدمه‌ی عباس اقبال، به کوشش عبدالحسین نوایی، ص ۱۰۶ و نیز ص ۱۷۲.

[۸۳] خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۲۰ و نیز صص ۶۵ - ۶۶.

[۸۴] س. ج. و. بنجامین، ایران و ایرانیان، ترجمه‌ی محمد حسین کردبچه، ج ۲، تهران، جاویدان، ۱۳۶۹، ص ۱۷۴.

[۸۵] روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، صص ۷۸۹ - ۷۹۰.

[۸۶] همان، ص ۴۹۵.

[۸۷] همان، ص ۵۰۰.

[۸۸] همان، ص ۴۹۶.

[۸۹] چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار)، ج ۲، ص ۴۸۲.

[۹۰] مهرباب امیری، زندگی سیاسی اتابک اعظم، ص ۲۸.

[۹۱] مهدی بامداد، همان، ج ۴، ص ۴۴۷.

[۹۲] رک: روزنامه‌ی خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۴۱۵ و قبل. اعتمادالسلطنه همچنین در یادداشت ۲ ذی قعدة‌ی ۱۳۰۲ می‌نویسد:

«مشیرالدوله کاغذی نوشته بود. ظاهراً صورت مقالات خود را ایلچی نوشته بود. سی بطری هم شراب «بردو» فرستاده بود. می‌خواهد

با این اسباب‌ها وزیرخارجه شود.» (همان، ص ۳۷۹).

[۹۳] رک: اسناد سیاسی دوران قاجاریه، همان، صص ۱۵۱ - ۱۵۵.

[۹۴] شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۱۰۶.

[۹۵] گزارش ایران؛ قاجاریه و مشروطیت، ص ۱۳۲.

[۹۶] یادداشت‌های سیاسی کنت دو گوینو، آدریان هی تیه، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، جویا، ۱۳۷۰، ص ۲۴۷؛ در

مورد اخذی یحیی خان از تجار سوئسی، نقل این سخن اعتمادالسلطنه در خلسه (به کوشش محمد کتیرایی، ص ۱۵۰) خالی از

لطف نیست که می‌نویسد: «یحیای قزوینی در بذل از یحیای برمکی گرو می‌برد، اما در طمع هم آن قدر غلو یا علو داشت که دست

عباس دوس به آن بلندی که می‌دانید به دامنش نمی‌رسید. به رو و زور می‌گرفت و به ابرام و اصرار و التماس می‌داد....».

[۹۷] مرآت الوقایع مظفری، صص ۳۰۰ - ۳۰۱.

[۹۸] روزنامه‌ی خاطرات عین السلطنه، ج ۱، ص ۷۰۶.

[۹۹] همان، ج ۲، صص ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵.]

[۱۰۰] سفرنامه‌ی عبدالصمد میرزا سالور عزالدوله به اروپا، تنظیم و تصحیح: مسعود سالور، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۴، ص ۶۸.

[۱۰۱] چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار)، ج ۲، ص ۴۸۲، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی.

[۱۰۲] فریدون آدمیت، اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون - عصر سپهسالار، ج ۲، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۶، ص ۱۲۵.

- [۱۰۳] رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری، از نوشته‌های میرزا مهدی خان ممتحن الدوله شقاقی و میرزا هاشم خان، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۵، ص ۸۲.
- [۱۰۴] روزنامه‌ی خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۳۷۹.
- [۱۰۵] همان، ص ۴۶۳؛ درباره‌ی بدمستی مشیرالدوله در ضیافت شبانه‌ی خانه‌ی وی همچنین رک: مهدی بامداد، همان، ج ۴، صص ۴۴۶ - ۴۴۷، به نقل از: یادداشت اعتمادالسلطنه، مورخ ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۹۹. ق.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

